



## **An Analysis of the Foundations of Intercultural Philosophy**

**Dr. Fahimeh Nasiri**

Assistant Professor, Department of Educational Sciences and Counseling, Payame Noor University, Tehran, Iran.

ORCID: 0000-0002-5142-4378

Email: F\_nasiri@pnu.ac.ir

---

### **ABSTRACT**

---

**Article type:** Research Article

**Article history:**

**Received:** June 28, 2025

**Accepted:** Accepted: July 29, 2025

**Published online:** September 22, 2025

### **Abstract**

The present study aims to delineate the foundational principles of intercultural philosophy using a qualitative content analysis approach. Data were collected through semi-structured interviews. The sample was purposefully selected from six scholars of intercultural philosophy who have published books and articles in this field. Findings indicate that the foundations of intercultural philosophy, based on both theoretical underpinnings and the perspectives of these scholars, encompass the following dimensions :Ontological foundations: two components, namely the dynamic and plural structure of being and the plural meaning of life .Epistemological foundations: four components, including the openness of truth, self- and other-knowledge, understanding through reasoned dialogue, and engagement with a pluralistic domain .Anthropological foundations: four components, encompassing the human-nature interconnectedness, social nature of human beings, human freedom

and social responsibility, and the inherent capacity for thought and philosophical reflection. Axiological foundations: four components, namely a relativistic dimension, a pluralistic dimension, an anti-arrogance dimension, and an aesthetic dimension. These findings provide a conceptual framework for understanding the multidimensional structure of intercultural philosophy, highlighting its ontological, epistemological, anthropological, and axiological pillars.

**Keywords:** Intercultural philosophy, ontology, epistemology, anthropology, axiology



نبراس

فصلنامه علمی - پژوهشی

شماره دهم، تابستان ۱۴۰۴

ویژه جنبه های اندیشه میان فرهنگی



## واکاوی مبانه فلسفه میان فرهنگه

فهیمه نصیری

استادیار گروه علوم تربیتی و مشاوره، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

ORCID: 0000-0002-5142-4378

Email: F\_nasiri@pnu.ac.ir

### چکیده

تاریخ دریافت: ۷ سرطان/ تیر ۱۴۰۴

تاریخ تاریخ پذیرش: ۷ اسد / مرداد ۱۴۰۴

تاریخ نشر: ۳۱ سنبله / شهریور ۱۴۰۴ چکیده

پژوهش حاضر با هدف استخراج مبانی فلسفه میان فرهنگی با روش پژوهش تحلیل محتوای کیفی انجام شد. ابزار گردآوری داده‌های پژوهش، مصاحبه نیمه ساختاریافته بود. نمونه به صورت هدفمند از میان شش صاحب نظر فلسفه میان فرهنگی، که دارای کتاب و مقاله در این زمینه بودند، انتخاب شد. یافته‌ها نشان داد، مبانی فلسفه میان-فرهنگی با توجه به مبانی نظری و همچنین از دیدگاه این صاحب نظران در بحث هستی‌شناسی دو مؤلفه ساختار متحول و متکثر هستی؛ و معنای متکثر زندگی را شامل می‌شود. در بحث معرفت-شناسی شامل چهار مؤلفه منتشر بودن حقیقت؛ خودشناسی و دیگرشناسی؛ مفاهیم از طریق گفتگوی مبتنی بر استدلال؛ و برخورداری از ساحتی کثرت‌گرایانه است و در بحث مبانی انسان‌شناسی شامل چهار مؤلفه پیوستگی انسان با طبیعت؛ اجتماعی بودن انسان؛ برخورداری انسان از آزادی و مسئولیت اجتماعی؛ و همچنین برخورداری ذاتی انسان از فکر و فلسفه می‌باشد، و در نهایت در بحث ارزش‌شناسی دربرگیرنده چهار مؤلفه برخورداری از ساحتی نسبی‌گرایانه، برخورداری از ساحتی کثرت‌گرایانه، برخورداری از ساحتی استکبارستیزانه، و برخورداری از ساحتی زیبایی‌شناسانه می‌باشد.

واژگان کلیدی: فلسفه میان فرهنگی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، ارزش‌شناسی

### ناشر: مؤسسه مطالعات و تحقیقات نبراس

#### ۱. مقدمه

مطالعه روندهای تاریخی نشان می‌دهد که سده هجدهم و آغاز سده نوزدهم، دوره‌ای تعیین‌کننده در شکل‌گیری نسبت میان تفکر اروپایی و برداشت آن از "جهان غیراروپایی" بوده است. این دوران، که همزمان با گسترش علوم انسانی، نظم استعماری و صورت‌بندی فلسفه تاریخ مدرن است، با تکوین گفتمان‌هایی همراه بود که می‌کوشیدند جهان را در چارچوب مفاهیم جهان‌شمول، ولی در عین حال ریشه‌دار در تجربه اروپایی، سامان دهند. در این بستر فکری، ایمانوئل کانت<sup>۱</sup> در درس‌گفتارهایی چون "جغرافیای طبیعی"<sup>۲</sup> و نیز نوشته‌های انسان‌شناختی خود، کوشید تا تصویری از تفاوت‌های فرهنگی و اقلیمی میان جوامع بشری ارائه دهد. در این تحلیل‌ها، که آمیزه‌ای از عناصر مردم‌نگارانه، زیست‌محیطی و گاه پیش‌دوران‌اند، نوعی سلسله‌مراتب تاریخی و فرهنگی قابل مشاهده است که در آن، تمدن اروپایی جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. او اروپا را محل تکوین عقلانیت، اخلاق و قانون‌مندی می‌داند، و جوامع دیگر را در مراحل متفاوتی از "بلوغ تاریخی" توصیف می‌کند. با این حال، خوانش‌های معاصر از این متون، میان تفسیرهای پدیدارشناختی، نقد ایدئولوژیک و دفاع از چارچوب اخلاقی کانت در نوسان‌اند.

گئورگ ویلهلم فریدریش هگل<sup>۳</sup> نیز در "درس‌گفتارهایی درباره فلسفه تاریخ"<sup>۴</sup>، تاریخ را به مثابه روندی تفسیر می‌کند که در آن، "روح" به آگاهی از آزادی دست می‌یابد. جمله مشهور او - "روح آزاد است، و تاریخ، پیشرفت در آگاهی از آزادی است"<sup>۵</sup> - نمایانگر فهمی دیالکتیکی از تاریخ جهانی است که در آن، فرهنگ‌ها بر مبنای توان‌شان برای تحقق مفهوم آزادی در ساختارهای سیاسی، اخلاقی و دینی سنجیده می‌شوند. هگل در این زمینه، نقش مسیحیت را در تکوین آگاهی فردی و جهانی از آزادی تعیین‌کننده می‌داند و اروپا را نقطه اوج این فرایند معرفی می‌کند.

با این همه، تفسیرهای هگل از آسیا، آفریقا و تمدن‌های بومی قاره آمریکا - که در دستگاه نظری او بیشتر فاقد نقش‌کنشگر در مسیر تاریخ جهانی تصویر می‌شوند - در گفتمان‌های معاصر فلسفه و نقدهای پسااستعماری، به موضوعی مناقشه‌برانگیز و محل بازخوانی‌های جدی بدل شده‌اند. برخی خوانش‌ها، این مواضع را بازتاب زمینه‌های فکری و تاریخی زمانه او می‌دانند و در پی فهم جایگاه آن‌ها در کل دستگاه فلسفی هگل‌اند؛ در

<sup>5</sup>. Der Geist ist frei, und die Geschichte ist der Fortschritt im Bewusstsein der Freiheit (Eng: Spirit is free, and history is the progress in the consciousness of freedom).

<sup>1</sup>. Immanuel Kant (1724–1804)

<sup>2</sup>. Physische Geographie (1802)

<sup>3</sup>. Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770–1831)

<sup>4</sup>. Lectures on the Philosophy of World History (1837)

حالی که شماری از مفسران این رویکرد را بازتابی از محدودیت های ساختاری در افق تاریخی فلسفه مدرن و نگاه غالب اروپامحور آن تلقی می کنند، هگل نیز در امتداد همین سلسله مراتب مفهومی که پیش تر نزد کانت دیده می شود، تصریح می کند: "اروپا جهان را درنور دیده و به تملک خود در آورده است..." (یوسفی، ۱۳۹۶: ۸۴).

یوسفی در کتاب "مبانی و ساختار فلسفه میان فرهنگی" به رویدادی اشاره می کند که در تابستان سال ۲۰۰۸، در یکی از همایش های بین المللی فلسفه میان فرهنگی در سوئیس رخ داد. به گفته او، در جریان این همایش، گفتگوی جدی و بحث برانگیز میان اندیشمندان آفریقایی و اروپایی شکل گرفت. یکی از شرکت کنندگان آفریقایی، اهل غنا، بلافاصله پس از پایان سخنرانی یکی از همتایان فرانسوی خود، با صدای بلند و در فضای سالن بیان کرد:

ای همکار محترم! تا کی باید دنیای تفکر این خودشیفتگی و خودمرکز پنداری علمی شما را تحمل کند؟ چرا باید در ذهن بسیاری از مردم در اروپا وقتی اسم آفریقا را می آوریم، فقر و بدبختی و جنگ و جنایت یا زرافه و فیل و کرگدن تداعی شود؟ چرا وقتی از آمریکای لاتین می گوئیم باید در ذهن بسیاری از انسان ها فقر و بدبختی تداعی شود؟ و چرا وقتی از اروپا می گوئیم در ذهن جهانیان رفاه و فرهنگ و تمدن تداعی می شود؟ باعث و بانی این همه بدبختی در آفریقا و آمریکای لاتین کیست؟ ملت های این سرزمین؟ شما با من و ملت های ما دو بیست سال متمادی چه کردید؟ شما ما را مثل میمون های جنگل می بینید. شما همه چیز ما را گرفتید، زبان ما را، فرهنگ ما را و استعداد های ما را به اروپا بردید و ما را در کشورهای مان اسیر سیر و سلوک خود کردید. امروز سیاستمداران شما حتی حاضر به عذرخواهی برای کرده های نیاکان خود نیستند (یوسفی، ۱۳۹۶: ۸۲-۸۳).

در سده بیستم، متفکران برجسته منتقد مدرنیته و بنیان های فکری آن شدند. سه فیلسوف بزرگ دوران ساز، نیچه<sup>۱</sup>، ویتگنشتاین<sup>۲</sup> و هایدگر<sup>۳</sup> هر کدام به گونه ای نارسایی های تفکر معاصر را برملا ساخته اند. اگر اندیشه متفکران دیگری مانند مارکس<sup>۴</sup>، وبر<sup>۵</sup>، فروید<sup>۶</sup>، هوسرل<sup>۷</sup>، فوکو<sup>۸</sup> و دریدا<sup>۹</sup> را هم به این متفکران اضافه کنیم، درمی یابیم که "در خود غرب، وضع غالب، نقد و بیان ناتوانی ها و ضعف های تفکر مدرن است" (مصلح، ۱۳۹۷: ۴۷۵). از این رو "فلسفه میان فرهنگی" از اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ میلادی، به ویژه با تأسیس انجمن فلسفه میان فرهنگی در شهر کلن و در سال ۱۹۹۲، مطرح گردیده است (پین، ۱۳۹۰: ۱۶۳) و تلاش کرد تا "سه بنیاد جزم اندیشانه مدرنیته - کلان روایت<sup>۱۰</sup>، بنیادگرایی<sup>۱۱</sup> و جوهرگرایی<sup>۱۲</sup> - را نقد کرده و از آن فراتر رود" (حقیقی، ۱۳۹۳: ۳۳).

به طور کلی، اندیشه پست مدرن متوجه بحرانی در فرهنگ شد، و بر این باور بود که به هیچ رو نمی توان سنت فرهنگی یا شیوه فکری واحدی را به منزله یک فراروایت به خدمت گرفت. چنانکه ژان-فرانسوا لیوتار<sup>۱۳</sup> در شرایط پست مدرن بیان می کند، یک تعریف ساده از پست مدرن، "تردید درباره فراروایت ها" (بهشتی، ۱۳۸۶: ۴۲۶) است.

رام ادهرمال<sup>۱۴</sup>، از اندیشمندان برجسته فلسفه میان فرهنگی، برخی ابعاد اندیشه پست مدرن را هم سو با تقویت بنیان های این فلسفه می داند. او با تأکید بر نقش مفهوم "تفاوت" و نقد کلان روایت ها در پست مدرنیسم، این نگرش را امکانی برای پذیرش تکثر در پاسخ به مسائل فلسفی و فرهنگی ارزیابی می کند. از دیدگاه او، چنین تأکیدی بر گشودگی در فهم جهان، زمینه ساز شکل گیری گفتگوی اصیل و انتقادی میان فرهنگ ها و سنت های فلسفی گوناگون است. از همین رو می نویسد: "هیچ فلسفه ای، فلسفه نهایی نیست و هیچ فرهنگی، فرهنگ نهایی نیست. چنین بصیرتی همراه تمامی فلسفه ها و فرهنگ های گوناگون است و از مطلق انگاری آن ها جلوگیری می کند" (Mall, 2000: 15).

ساختار شکنی هم می تواند به معنای شکستن تلقی های مطلق نگرانه باشد. فلسفه های پست مدرن تا جایی که نسبت و اتصال فرهنگ ها را نفی نکنند، مورد تأیید فلسفه میان فرهنگی است. مال به طور خلاصه، فلسفه میان فرهنگی را موقفی معرفی می کند که هیچ مزیتی برای فرهنگی یا فلسفه ای خاص نمی شناسد. همین طور "جایی نسبت به جای دیگر، یا نظام مفهومی نسبت به نظام دیگر و حتی زبانی نسبت به زبانی دیگر ترجیح ندارد" (مصلح، ۱۳۹۷: ۲۰۵-۲۰۷). بنابراین:

8. Michel Foucault (1926 – 1984)

9. Jacques Derrida (1930 – 2004)

10. Grand Narrative / Metanarrative

11. Fundamentalism

12. Essentialism

13. Jean-François Lyotard (1924 – 1998)

14. Ram Adhar Mall (1937 )

1. Friedrich Nietzsche (1844 – 1900)

2. Ludwig Wittgenstein (1889 – 1951)

3. Martin Heidegger (1889 – 1976)

4. Karl Marx (1818 – 1883)

5. Max Weber (1864 – 1920)

6. Sigmund Freud (1856 – 1939)

7. Edmund Husserl (1859 – 1938)

فلسفه میان فرهنگی، داعیه کلیت گرایی و فراگیری فرهنگ و فلسفه غرب را نقد می‌کند و خواستار روی‌آوری به دیگر فرهنگ‌ها و سنت‌های فکری موجود در آن‌ها و گفتگو با آن‌ها در سطحی برابر و هم‌تراز است؛ تا از این طریق امکان فهم متقابل فراهم شود (پین، ۱۳۹۰: ۱۶۳).

مبنای فلسفه میان فرهنگی این است که:

در آن می‌پذیریم انسان‌ها به‌رغم این که ممکن است در فرهنگ‌های مختلف فلسفی بیندیشند، اما نحوه اندیشه آنها به‌رغم فلسفی بودن می‌تواند متفاوت باشد. تنوع و تکثر را در اندیشه فلسفی راه می‌دهد و در نتیجه، برای فلسفه خاستگاه معینی به لحاظ تاریخی قائل نیست (حسینی بهشتی، ۱۳۹۹: ۱۷).

این فلسفه، "بنیان‌های استواری برای مفاهیم تحمل، مدارا و گفتگو تدارک دیده است" (فاسم‌پور، ۱۳۸۴: ۱۰). مهم‌ترین جنبه‌های فلسفه میان فرهنگی را پیوند متقابل میان فلسفه و فرهنگ، و همچنین تلاش برای یافتن مشترکات در جهت ترسیم یک رنگین‌کمان فرهنگی تشکیل می‌دهد. این فلسفه بر آن است تا:

تبیین گفت‌وگو میان همزیستی میان فرهنگ‌ها را بر عهده گیرد و زمینه‌سازی کند که متفکران از فرهنگ‌های متفاوت در گفتگو با یکدیگر اندیشه‌ورزی‌شان را ادامه بدهند. به همین جهت از نگاه باز، پرمدارا و کثرت‌گرا برخوردار است، همچنان باور دارد که هیچ فرهنگ یا سنت فلسفی خالص و جاودانه‌ای وجود ندارد (اشراق، ۱۳۹۶: ۲).

گزاره‌ای که نقطه عزیمت مناسبی برای عبور از انحصارگرایی فرهنگی و آغاز گفتگوی اصیل میان افق‌های متفاوت است. در واقع:

فلسفه میان فرهنگی، به بنیان‌های انسانی پدیدارهای عالم معاصر توجه می‌دهد. در فلسفه میان فرهنگی به‌خصوص به معضلات و بحران‌هایی توجه داده می‌شود که ریشه در نادرستی مناسبات انسانی دارند. این توجه می‌تواند ما را به ایجاد مناسبات بهتر انسانی رهنمون شود (مصلح، ۱۳۹۴: ۵۹).

فلسفه میان فرهنگی به دنبال "رابطه تکمیلی" میان فرهنگ‌هاست؛ فرانثس مارتین ویممر<sup>۱</sup>، این رابطه تکمیلی را "کنسرت فرهنگ‌ها"<sup>۳</sup> می‌نامد. این رابطه دال بر این است که فرهنگ‌ها مکمل یکدیگر اند، "در این رابطه، تعامل میان فرهنگ‌ها نه تنها ممکن، بلکه مطلوب است" (دهقانی، ۱۳۹۶: ۸۱). اندیشه میان فرهنگی، در مقام یک رویکرد فلسفی، پرسش از "خود" را در پیوند درونی با درک "دیگری" صورت‌بندی می‌کند. این رویکرد، بر آن است که فهم خود انسانی همواره در پرتو مواجهه با دیگری شکل می‌گیرد؛ زیرا هیچ هویتی به‌طور مستقل و بریده از دیگری قابل تأمل نیست. از این منظر، بازنگری در تلقی "خود" از "دیگری" و بازاندیشی در شیوه ارتباطی میان این دو، افق‌های تازه در نسبت میان فرهنگ‌ها می‌گشاید و زمینه‌هایی نو برای هم‌فکری، تفاهم و گفتگو فراهم می‌سازد. چنان‌که هایدگر اشاره می‌کند:

"بودن من در جهان، متضمن رابطه با دیگران است و دیگری بخشی از من در جهان است"؛ از این منظر، اندیشه فلسفه میان فرهنگی، بی‌آن‌که در صدد کمرنگ کردن "خود" باشد، به دنبال آن است که "خلا" میان "خود" و "دیگری" را به سود هر دو پُر کند. و بهترین عنصری که می‌تواند این خلا را پُر کند، عنصر "گفتگو" است (خزایی، ۱۳۹۲: ۳۱۴).

بدیهی است که در جهان معاصر، با افزایش پیچیدگی‌های فرهنگی و اجتماعی، ضرورت یافتن راه‌حل‌هایی مبتنی بر فهم متقابل و همزیستی مسالمت‌آمیز میان فرهنگ‌ها بیش از پیش احساس می‌شود. فلسفه میان فرهنگی تلاش می‌کند تا با تأکید بر گفتگو و ارتباط دوسویه، بستری برای عبور از تعصبات و جدایی‌ها فراهم آورد و اهمیت تعامل پویا میان "خود" و "دیگری" را برجسته سازد. از همین رو

3. Concert of Cultures

1. Irmgard Pinn (1946)

2. Franz Martin Wimmer (1942)

تأکید می‌شود "گفتگو، بیش از آنکه یک ابزار انتقال مفهومی باشد یک شیوهٔ نوین زندگی است و بر پایه‌های عدالت‌خواهی، واقع‌بینی، صلح‌دوستی، رواداری، حقیقت‌جویی و بردباری استوار است" (رضوی‌راد، ۱۳۸۵: ۴۱).

فیلسوفان میان فرهنگی رهیافت یا راه‌نمایی کلی دارند و آن اینکه فلسفه امروز باید به مسائل اجتماعی و انضمامی بپردازد؛ در غیر این صورت پژوهش دانشگاهی و محض و به تعبیر دقیق‌تر "به درد خور نخواهد بود" (دهقانی، ۱۳۹۶: ۳۶). از لحاظ نظری انجام این پژوهش می‌تواند به تقویت ادبیات موجود در زمینهٔ فلسفهٔ میان فرهنگی کمک کند. فقر پژوهشی موجود در این حوزه یکی از انگیزه‌های مهم انجام این پژوهش بود.

## ۲. پیشینهٔ پژوهش

در چند سال اخیر، پژوهش‌هایی در زمینهٔ فلسفهٔ میان فرهنگی از زوایای مختلف انجام شده است. برخی از پژوهش‌های مرتبط با موضوع حاضر به شرح ذیل است: سنایی و دهقانی (۱۳۹۶) در پژوهشی با عنوان "تحلیل امکان و چستی فلسفه آفریقایی بر اساس خوانش میان فرهنگی هاینس کیمرله<sup>۱</sup> از تاریخ فلسفه" نشان داده‌اند که کیمرله تحت تأثیر هرمنوتیک گادامر<sup>۲</sup> "از امتزاج افق‌های فهم برای گفتگو میان دو فرهنگ" (سنایی و دهقانی، ۱۳۹۶: ۹) سخن می‌گوید. به نظر او، "برای اینکه فرهنگ‌های مختلف در تعامل با هم قرار گیرند، لازم است ضمن حفظ هویت فرهنگی، از مرکزیت‌گرایی فاصله بگیرند تا امکان گفتگو میان آنها فراهم شود" (سنایی و دهقانی، ۱۳۹۶: ۹). این فرآیند مستلزم آن است که "فرد از منطق گفتگو یا گوش سپردن فارغ از پیش‌داوری بهره‌گیرد تا خود را در مقابل فرهنگ مقابل گشوده سازد و بدین نحو امتزاج میان افق‌های فهم تحقق یابد" (سنایی و دهقانی، ۱۳۹۶: ۲۳).

مشکات و مصلح (۱۳۹۷) در پژوهشی با عنوان "فلسفهٔ میان فرهنگی بر مبنای فلسفهٔ فرهنگ هررد"، مهم‌ترین مؤلفه‌های فلسفهٔ میان فرهنگی را به شرح زیر برشمرده‌اند: فلسفهٔ میان فرهنگی در برابر اروپامحوری و جهان‌روایی قرار می‌گیرد؛ "تفاوت"، کانون مفهوم میان فرهنگی است؛ این فلسفه تنها یک جهت‌گیری در فرآیند فلسفه‌ورزی نیست، بلکه بر نحوهٔ عمل و مواجهه با دیگری تأمل دارد. فلسفهٔ میان فرهنگی به مرکزگرایی خویش یا دیگران معترض است؛ نسبیت‌گرایی بنیادین و خودسرانگی را نمی‌پذیرد و در عین پذیرش کثرت‌گرایی، در پی وحدت‌گرایی است. پژوهش به این نتیجه می‌رسد که:

فلسفهٔ میان فرهنگی در عین باور به تکثر فرهنگی، حفظ هویت‌ها، مرکزیت‌ها و تفاوت‌ها، راه را بر نسبیت‌گرایی بنیادین و شکاکیت بسته است، چنانکه در عین باور به امور یاد شده در و پنجره‌های ارتباطات یا گفتگویی چند جانبه را در "منادها"ی فرهنگی و تمدنی گشوده است؛ گفتگویی که می‌تواند به داد و ستد آگاهانه و انتخابی در فرهنگ‌ها و تمدن‌ها منجر شود و انسان‌ها را در انسانیت گرد آورد (مشکات و مصلح، ۱۳۹۷: ۱۵۰).

اسدی، شمشیری، یوسفی و کریمی (۱۳۹۸) در پژوهشی با عنوان "ویژگی‌های برنامهٔ درسی صلح‌محور بر اساس آموزه‌های فلسفهٔ میان فرهنگی" به بررسی برنامهٔ درسی صلح‌محور پرداختند و آن را در چهار بخش: هدف، محتوا، روش و ارزشیابی، تحلیل کرده‌اند. آموزه‌های فلسفهٔ میان فرهنگی در این مطالعه عبارت بودند از: "حقیقت‌منتشر، توجه به دیگری، گفتگو محوری و توجه به مسائل عینی جامعه". پژوهشگران در این پژوهش توصیه کرده‌اند:

اولین گام باید اصلاح یا پاک‌سازی محتواهای ضد همزیستی و صلح باشد. گام مهم بعدی، تهیهٔ محتوایی است که زمینهٔ آشنایی و شناخت صحیح دیگر فرهنگ‌ها و دستاوردهای فکری و معنوی و تمدنی آنها و آشنایی با نقش سازندهٔ آنها را فراهم کند. باید محتوای آموزشی‌ای تدوین شود که کثرت‌های فکری، فرهنگی، قومی، نژادی و امثال اینها در آن دیده شود و افق نگاه دانش‌آموز را در پهنهٔ زمان و مکان گسترش دهد (اسدی، شمشیری، یوسفی و کریمی، ۱۳۹۸: ۱۳۲).

نصیری، ماهرزاده و بناهان (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان "واکاوی مؤلفه‌های فلسفهٔ میان فرهنگی در کتاب‌های مطالعات اجتماعی دورهٔ ابتدایی ایران" به تحلیل عمیق متون درسی پرداختند. آنها با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی، توانستند "چهار مقولهٔ دیگرشناسی و توجه به دیگری؛ تکثرگرایی؛ صلح؛ و استقلال هویت فرهنگی به عنوان مؤلفه‌های فلسفهٔ میان فرهنگی استخراج شد که می‌توان گفت به همهٔ آنها توجه کمتری شده است" (نصیری، ماهرزاده و بناهان، ۱۴۰۱: ۲۰۹). این یافته‌ها تأکید می‌کنند که فلسفهٔ میان فرهنگی، فراتر از یک رویکرد نظری، به‌عنوان بستر عملی برای تعلیم و تربیت مدرن و دموکراتیک باید مورد توجه جدی قرار گیرد.

2. Hans-Georg Gadamer (1900–2002)

1. Heinz Kimmerle (1930 – 2016)

نصیری (۱۴۰۳) پژوهشی با عنوان "روند شکل‌گیری و بسترهای زمینه‌ساز فلسفه‌ورزی میان‌فرهنگی" با روش توصیفی انجام داد. یافته‌های این پژوهش نشان داد که "سه بستر جزم اندیشی دوران مدرنیته شامل کلان روایت، بنیادگرایی و جوهرگرایی از عوامل زمینه ساز شکل‌گیری فلسفه میان فرهنگی محسوب می‌شوند" (نصیری، ۱۴۰۳: ۴۸).

در خارج از حوزه فارسی زبان نیز پژوهش‌هایی در این زمینه انجام شده است که به مرتبط‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود: پانیکار<sup>۱</sup> (۲۰۰۴) در پژوهشی با عنوان "درآمدی بر فلسفه میان‌فرهنگی"<sup>۲</sup> به چالش برانگیز بودن این حوزه از فلسفه به سبب ماهیت دوسویه فلسفه و فرهنگ اشاره می‌کند. به باور او، فلسفه میان‌فرهنگی در تقابل میان کلی‌گرایی ذات‌مند فلسفه و ساختار اسطوره‌ای فرهنگ با تنش‌ها و ناسازگاری‌هایی مواجه است. وی با برجسته ساختن نسبت میان لوگوس<sup>۳</sup> (اسطوره) و میتوس<sup>۴</sup> (عقل)، امکان شکل‌گیری گفتگوی معنادار میان فرهنگ‌ها را مطرح می‌سازد؛ گفتگویی که از رهگذر اسطوره‌زدایی متقابل می‌تواند افق‌های مشترک میان‌فرهنگی را بگشاید. از این منظر، "فلسفه میان‌فرهنگی نه در پی حذف تفاوت‌ها، بلکه در صدد یافتن راه میانه برای پاسخ‌گویی به تکثر فرهنگی جهان معاصر است" (Panikkar, 2004: 55). لوسیاک و خان-سویک<sup>۵</sup> (۲۰۰۸) در پژوهش تحلیلی درباره آموزش و یادگیری میان‌فرهنگی در مدارس اتریش<sup>۶</sup> نشان دادند که اگرچه نوعی تغییر جهت‌گیری از نگاه قوم‌مدارانه به سوی آموزش میان‌فرهنگی مشاهده می‌شود، اما این تحول در عمل به آن صورت که انتظار می‌رود در محیط‌های آموزشی تحقق نیافته است. به باور آنان، این "کمبود اجرای یادگیری میان‌فرهنگی در مدارس" (Luciak & Khan, 2008: 493) بیش از هر چیز ناشی از کاستی‌های ساختاری، نبود تنوع فرهنگی در میان کادر آموزشی، و فقدان برنامه‌ریزی مناسب در سطوح درسی و محتوای آموزشی است. یافته‌های پژوهش<sup>۷</sup> اسپینو<sup>۸</sup> (۲۰۰۹) در آمریکا، بر ضرورت گسترش رویکرد میان‌فرهنگی در نظام تعلیم و تربیت تأکید دارد. این پژوهش مجموعه‌ای از اصول بنیادین را برای بنیان‌گذاری فلسفه آموزش و پرورش پیشنهاد می‌کند که نسبت به بافت‌های فرهنگی متکثر، مسنولانه و پاسخ‌گو باشد. اسپینو با اشاره به "تأثیر عمیق تنوع فرهنگی در بافت آموزشی معاصر آمریکا"، بازنگری در جایگاه، موضوع، و پرسش‌های روش‌شناختی آموزش را از منظر میان‌فرهنگی، ضرورت انکارناپذیر می‌داند. از نگاه او "آموزش در جهان امروز تنها زمانی می‌تواند به تحولات فرهنگی پاسخ مؤثر دهد که از الگوهای جامع، میان‌فرهنگی و کارآمد بهره‌گیرد" (Ospino, 2009: 303). در ادامه، هنسون<sup>۹</sup>، فیلسوف برجسته سوئدی، در پژوهش خویش تحت عنوان "فلسفه و گفتگوی میان‌فرهنگی"<sup>۱۰</sup> (۲۰۱۳) سه رکن بنیادین را چنین تبیین می‌کند: "نخست، ارزش ذاتی همه شرکت‌کنندگان و شرایط آنان باید به رسمیت شناخته شود؛ دوم، همه شرکت‌کنندگان باید با ذهن باز در بحث حضور یابند؛ و سوم، شرکت‌کنندگان باید مبنای مشترکی برای گفتگو داشته باشند" (Hansson, 2013: 93). این سه شرط نه تنها چارچوب فلسفی برای گفتگوی میان‌فرهنگی ارائه می‌دهد، بلکه سرآغاز تحقق نوعی همزیستی فهم‌مندانه و انسانی است که از دل آن می‌توان به شکل‌گیری جهان باز و پویا امید بست. پژوهش حاضر با هدف تبیین و استخراج مبانی فلسفه میان‌فرهنگی از پژوهش‌های فوق‌الذکر متمایز است و در صدد پاسخ به پرسش زیر می‌باشد: چه تبیینی می‌توان از مبانی (انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و ارزش‌شناسی) فلسفه میان‌فرهنگی ارائه داد؟.

### ۳. روش پژوهش

روش پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی و ابزار پژوهش، مصاحبه نیمه ساختار یافته بود. مصاحبه به صورت هدفمند با شش نفر از صاحب‌نظران فلسفه میان‌فرهنگی که دارای کتاب و مقاله در این زمینه بودند انجام شد. در این پژوهش با انجام مراحل مختلف کدگذاری و تحلیل و بررسی دقیق آن‌ها اعتماد لازم حاصل شد.

### ۴. یافته‌های پژوهش

7. Foundations for an Intercultural Philosophy of Christian Education

8. Hosffman Ospino

9. Sven Ove Hansson

10. Philosophy and Intercultural Dialogue

1. Raimon Panikkar

2. An Introduction to Intercultural Philosophy

3. mythos

4. logos

5. Mikael Luciak & Gabriele Khan-Svik

6. Intercultural Education and Intercultural Learning in Austria – Critical Reflections on Theory and Practice

مفاهیم کلیدی فلسفه میان فرهنگی بر اساس مبانی نظری و تحلیل نظرات مصاحبه‌شوندگان استخراج گردید که در ادامه آورده شده است.

### الف. مبانی هستی‌شناسی فلسفه میان فرهنگی

هستی‌شناسی فلسفه میان فرهنگی به بررسی چیستی و ماهیت وجود در چارچوب تنوع و تعامل فرهنگی می‌پردازد تا فهم عمیق‌تر و جامع‌تر از واقعیت فراهم آورد. این شاخه از فلسفه به دنبال آن است که ویژگی‌های بنیادین وجود را در بستر همزیستی فرهنگ‌ها تحلیل کند و ماهیت هستی را فراتر از محدودیت‌های تک فرهنگی بررسی نماید. از همین رو تأکید می‌شود: "هستی‌شناسی فلسفی ویژگی‌های کلی وجود را مورد مذاقه قرار می‌دهد؛ تا تئوری جامعی درباره هستی ارائه کند" (ابراهیم‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۷).

از این منظر، فلسفه میان فرهنگی با تأکید بر تفاوت‌ها و اشتراک‌های وجودی فرهنگ‌ها، زمینه‌ای برای فهم چندوجهی واقعیت فراهم می‌آورد. دیدگاه یکی از مصاحبه‌شوندگان در این زمینه چنین بیان شده است:

انسان همیشه و همه جا در بستر فرهنگی خود، جهان‌بینی تولید می‌کند و دنبال فهم ساختار هستی و معنای زندگی است. بدیهی است که متفکران فرهنگ‌های مختلف، دستگاه‌های فکری خود را می‌سازند که برآمده از سایه روشن‌های شخصیت فردی و ساختارهای فرهنگی آن‌هاست. به همین دلیل پاسخ‌های متفاوتی در فرهنگ‌های اسلامی، مسیحی و غیر مسیحی در مورد نظریه معرفت، ساختار درونی منطقی، سرچشمه‌های اخلاق، فلسفه دین، روابط اجتماعی و تولید علم و فن آوری وجود دارد.

### جدول ۲. کدگذاری شاخص‌های مبانی هستی‌شناسی فلسفه میان فرهنگی

عامل اصلی (مقوله یا گروه)	عامل‌های فرعی (تم)	کدگذاری باز
هستی‌شناسی	درک ساختار متحول و متکثر هستی	شناخت جهان به عنوان یک واقعیت متغیر و متحرک
		درک دگرگونی نگرش انسان‌ها به جهان هستی
		شناخت نسبت به متغیر بودن واقعیت
	درک معنای متکثر زندگی	درک تفاوت جهان‌بینی و نگرش دیگران با توجه به بستر فرهنگی شان
		درک اصل کثرت‌گرایی و احترام به تنوع‌های فرهنگی

### ب. مبانی معرفت‌شناسی فلسفه میان فرهنگی

معرفت‌شناسی درباره امکان شناخت، یا امکان شناخت جهان و ماهیت خود شناخت بحث می‌کند و سعی دارد روشن کند که آیا انسان می‌تواند حقایق را بشناسد، حدود و ارزش شناخت انسان چقدر است؟ ماهیت شناخت چیست؟ منابع و ابزار شناسایی کدامند؟ ماهیت حقیقت و خطا چیست؟ (ابراهیم‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۷).

نظر مصاحبه‌شونده‌ای در این زمینه چنین بود:

دریچه نگاه فلسفه میان فرهنگی نه تجزیه‌طلبانه بوده و نه به دنبال حذف نوع شناخت و جهان‌بینی‌های دیگران است. فلسفه میان فرهنگی بینش یا بصیرتی برای احترام متقابل به نوع جهان‌بینی‌ها، تعریف انسان، تشخیص ساختار هستی و نقش انسان در آن است. فلسفه میان فرهنگی، هستندگی و نوع بودن هیچ مکتبی را مردود نمی‌شمارد، بلکه آن‌ها را به عنوان یک غنای فرهنگی و زمینه‌ای مناسب برای یادگیری متقابل در نظر دارد. به نحوی که به بسترهای فرهنگی انسان در قاره‌های مختلف آفریقا، اروپا، آسیا و... توجه دارد و در واقع، تعریف انسان را در این بسترهای مختلف زیر سؤال نمی‌برد. در فلسفه میان فرهنگی تأکید بر گفتگو میان و درون بسترهای فرهنگی است و نه خود فرهنگ‌ها. فلسفه میان فرهنگی به دنبال چشم‌اندازهای نوین و بازاندیشی کلیه امور میان و درون بسترهای کوچک و بزرگ فرهنگی است. بحث معرفت‌شناسی فلسفه میان فرهنگی برگرداندن حق و حقوق بسترهای فرهنگی با ایجاد زمینه گفتگوی مبتنی بر استدلال است. گفتگوی میان بسترهای فرهنگی باعث می‌شود اعضای مشارکت‌کننده به درک بهتر از یکدیگر و مهم‌تر از آن به درک خودشان برسند.

نظر مصاحبه‌شونده دیگری نیز چنین بود:

فلسفه میان فرهنگی کثرت‌گراست؛ بدین معنا که به خوانش‌های گوناگون معرفت‌شناختی در بسترهای فرهنگی مختلف احترام می‌گذارد. این فلسفه پیش از هر چیز به شیوه‌های متنوع تعریف انسان در چارچوب سنت‌های فکری و دینی چون اسلام، بودیسم، هندوئیسم و... ارجح می‌نهد. بینشی که در آن تمامی بسترها یک حق رأی دارند. و صدای همگان، از جمله گروه‌های متنوع قومی، نژادی، طبقاتی، مذهبی، جنسیتی، مهاجران، حاشیه‌نشینان، و کسانی با پیشینه‌های گوناگون خانوادگی و اجتماعی، باید شنیده شود و زمینه‌ای برای همزیستی مسالمت‌آمیز آنان فراهم گردد. مباحث معرفت‌شناسی در فلسفه میان فرهنگی ابعاد متعددی دارد. از آن‌جا که مسیر سیر حکمت در جهان منحرف شده و اروپا آن را به‌گونه‌ای انحصاری در اختیار گرفته است، تاریخ‌نگاری‌های موجود باید به‌طور همه‌جانبه آسیب‌شناسی شوند و در موارد لازم، تصحیح یا از نو بازنویسی گردند. یکی از نکاتی که فلسفه میان فرهنگی روی آن تأکید دارد، نیاز جهان به یک تاریخ‌نویسی نوین در تمامی زمینه‌های علمی است. فلسفه میان فرهنگی به دنبال چشم‌اندازهای نوین و بازاندیشی کلیه امور میان و درون بسترهای کوچک و بزرگ فرهنگی است. یکی از خاستگاه‌های فلسفه میان فرهنگی این است که روی تغییر نوع نگاه و چرخش گفتمانی کار کند. شرط کلیدی و معرفتی برای ورود به وادی فلسفه میان فرهنگی، شناخت تاریخ تفکر بسترهای فرهنگی خود و بسترهای دیگر است.

### جدول ۳. کدگذاری شاخص‌های مبانی معرفت‌شناسی فلسفه میان فرهنگی

عامل اصلی (مقوله یا گروه)	عامل‌های فرعی (تم)	کدگذاری باز
منتهی بودن حقیقت	ممتشر بودن حقیقت	عدم انکار یا رد مکاتب، جهان‌بینی‌ها یا انسان‌های دیگر
		ایجاد زمینه‌های یادگیری متقابل درون و میان بسترهای فرهنگی
		ضرورت به دست آوردن حقیقت از تمامی گروه‌ها و بسترهای فرهنگی
خودشناسی و دیگرشناسی	مفاهمه از طریق گفتگوی مبتنی بر استدلال (برخورداری از ساحت خردورزانه)	ایجاد زمینه شناخت و درک بهتر از خود و دیگران
		کسب آگاهی عمیق و درونی از ریشه‌های فرهنگی خود
معرفت‌شناسی	مفاهمه از طریق گفتگوی مبتنی بر استدلال (برخورداری از ساحت خردورزانه)	ایجاد زمینه‌های گفتگوی مبتنی بر استدلال درون و میان بسترهای فرهنگی
		شناسایی زمینه‌ها و مبانی مشترک برای گفتگو
		تأکید بر آموزش مؤلفه‌های آگاهی، تعقل، تعامل و تساهل روشمند
		توانایی کشف و تفسیر تجارب فرهنگی مختلف
برخورداری از ساحت کثرت‌گرایانه	مفاهمه از طریق گفتگوی مبتنی بر استدلال (برخورداری از ساحت خردورزانه)	توانایی ارزیابی انتقادی ابعاد مثبت و منفی بسترهای فرهنگی مختلف
		توانایی درک شباهت‌ها و تفاوت‌های بسترهای فرهنگی
		همزیستی فرهنگ‌های متفاوت و تحمل یکدیگر در زندگی اجتماعی
		شناخت، پذیرش و احترام به تنوع‌ها و تکثرها، به رسمیت شناختن آداب و رسوم، سنت‌ها و هنرهای فرهنگ‌های مختلف
		ایجاد زمینه بازنویسی تاریخ علم، دانش، فرهنگ، ادیان و...

### ج. مبانی انسان‌شناسی فلسفه میان فرهنگی

بدون آگاهی از تعریف انسان و ابعاد وجودی او، پرداختن به هر یک از علوم انسانی پرچالش خواهد بود؛ زیرا هر مکتبی تا زمانی که انسان مورد نظر خود را تبیین و تعریف نکند، نمی‌تواند اهداف خویش را در ارتباط با سعادت و کمال توضیح دهد و تحقق بخشد. یکی از راه‌های اساسی شناخت و ارزیابی یک مکتب، بررسی انسان‌شناسی آن است. در اندیشه کثرت‌گرای میان فرهنگی، انسان موجود زیستی و پیوسته با جهان تلقی می‌شود. در توصیف این دیدگاه چنین آمده است:

انسان جدا از طبیعت نیست. بلکه جزئی از طبیعت و همیشه با آن است. این موجود زیستی همواره تحت تأثیر محیط طبیعی و اجتماعی خود قرار دارد و مدام در تأثیر و تأثر متقابل با آن‌ها قرار دارد. به این اعتبار، انسان دارای ذات اجتماعی و تأثیرپذیر است. فکر فرد همواره در مسیر جمع به کار می‌افتد. انسان محصول و در عین حال سازنده جامعه خویش است و هر کاری که انجام می‌دهد، نتیجه کنش‌های متقابل اوست. زیرا جامعه به‌طور خلاصه عبارت از افراد به‌علاوه روابط متقابل میان آن‌هاست (موسوی، قلندری و چنانی، ۱۳۹۴: ۱۵).

مصاحبه شونده‌ای در این زمینه بیان داشت:

فلسفه بستر فرهنگی دارد، ولی جوهر آن جوهر فرافرهنگی و جهانی است. پایتخت این فلسفه همه‌جا می‌تواند باشد و کسی نمی‌تواند دست به تصاحب این میراث بشریت بزند. هر انسانی دارای فکر و فلسفه است. به طور کلی، خاستگاه فلسفه، زادگاه بشر است. هیچ تفاوتی هم بین انسان آفریقایی، آسیایی، آمریکایی، و ... وجود ندارد. فلسفه، طبیعت انسان‌شناسانه دارد و برآمده از سازواره‌های وجودی انسان است. این سازواره‌ها دارای جلوه‌های مدون و متنوع در بسترهای فرهنگی است.

جدول ۴. کدگذاری شاخص‌های مبانی انسان‌شناسی فلسفه میان فرهنگی

عامل اصلی (مقوله یا گروه)	عامل‌های فرعی (تم)	کدگذاری باز
انسان‌شناسی	پیوستگی انسان با طبیعت	شناخت انسان به عنوان موجودی زیستی و پیوسته با جهان عدم جدایی انسان از طبیعت
	اجتماعی بودن انسان	تأثیرپذیری مداوم انسان از محیط طبیعی و اجتماعی تأثیرگذاری مداوم انسان بر محیط طبیعی و اجتماعی انسان محصول و در عین حال سازنده جامعه خویش است
	برخورداری انسان از آزادی و مسئولیت اجتماعی	برخوردار بودن انسان از شخصیت مستقل، مختار و آزاد برخوردار بودن انسان از شخصیتی مسئول و متعهد
	برخورداری ذاتی انسان از فکر و فلسفه	هر انسانی بالقوه یک فیلسوف است خاستگاه فلسفه، زادگاه بشر است

#### د. مبانی ارزش‌شناسی فلسفه میان فرهنگی

در فلسفه میان فرهنگی، ارزش‌ها نه از موضع مطلق‌انگاران، بلکه در بستر گفتگو، تفاوت و همزیستی فرهنگی بررسی می‌شوند. برای درک بنیان‌های این نگاه، ابتدا باید دریافت که ارزش‌شناسی چه معنایی دارد. در تعریف این حوزه آمده است: "ارزش‌شناسی به بحث درباره نظریه ارزش می‌پردازد و درصدد است تا آنچه را که اخلاقاً خیر و صحیح است، توصیه نماید" (ابراهیم‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۸). نظر مصاحبه شونده‌ای در این زمینه:

نکته مشترک نمایندگان فلسفه میان فرهنگی این است که هیچ‌چیز را مطلق نمی‌دانند و با ملاحظات خاصی "نسبی‌گرا" هستند. فلسفه میان فرهنگی یک نوع "فلسفه صلح" محسوب می‌شود. یکی از اهداف این فلسفه، ایجاد گفتگوی گسترده و تقریب دیدگاه‌ها برای رسیدن به زندگی مسالمت‌آمیز و صلح پایدار است که باران آن از آسمان اندیشه‌ورزی فلسفی بر سر جهان می‌بارد. فلسفه میان-فرهنگی دارای ساحت استکبارستیزانه و عدالت‌مدارانه نیز می‌باشد.

دیدگاه یکی از مصاحبه‌شوندگان محترم، نکته درخور تأملی را درباره تلقی فلسفه میان فرهنگی از حقیقت مطرح می‌کند: "در فلسفه میان فرهنگی اگرچه حقیقت مطلق رد نمی‌شود، اما اعتقاد بر این است که حقیقت منتشر است که هر بخش آن ممکن است نزد گروهی یا فلسفه‌ای یافت شود که باید با گفتگوهای میان فرهنگی آن‌را فراچنگ آورد."

جدول ۵. کدگذاری شاخص‌های مبانی ارزش‌شناسی فلسفه میان فرهنگی

عامل اصلی (مقوله یا گروه)	عامل‌های فرعی (تم)	کدگذاری باز
---------------------------	--------------------	-------------

هر بخش حقیقت ممکن است نزد گروهی یا فرهنگی یا فلسفه‌ای یافت شود که باید با گفت‌وگوهای درون و میان فرهنگی آن‌را فراچنگ آورد	برخورداری از ساحتی نسبی‌گرایانه	ارزش‌شناسی
درک تنوع و تکثر در عین حفظ هویت‌ها و تکثرهای محلی، ملی و بین‌المللی	برخورداری از ساحتی استکبارستیزانه	
آموزش همزیستی مسالمت‌آمیز	برخورداری از ساحتی عدالت‌مدارانه	
فراهم آوردن زمینه تحقق صلح پایدار جهانی		
آشنایی با انواع بسترهای درون و میان فرهنگی در قاره‌های مختلف و الگوهای شناختی آن‌ها	برخورداری از ساحتی عدالت‌مدارانه	
آشنایی نسبت به حق رأی داشتن تمامی بسترها در جهان و نگریستن به آنها به عنوان پتانسیل‌های غنی فرهنگی		
ضرورت شنیده شدن صدای تمامی بسترهای فرهنگی محلی، ملی و بین‌المللی اعم از هویت قومی، نژادی، طبقات اجتماعی، مذهب، جنسیت، مهاجران، حاشیه‌نشینان، پیشینه خانوادگی و اجتماعی و ...		
فراهم کردن زمینه بازاندیشی کلیه امور بسترهای درون و میان فرهنگی		
توجه و احترام به تمامی بسترهای فرهنگی و کمک به توسعه و ترویج آن‌ها همگام با فرهنگ رسمی و مشترک		
ضرورت برگرداندن حق و حقوق تمامی بسترهای فرهنگی		
تقویت احساس مسئولیت‌پذیری در افراد		
ایجاد زمینه تشکیل یک زندگی خوب (هماهنگ، متعادل و زیبا) برای تمامی افراد	برخورداری از ساحتی زیبایی‌شناسانه	

## ۵. نتیجه‌گیری

یکی از اصول بنیادین در ساحت هستی‌شناسی که با توجه به مبانی فلسفه میان فرهنگی باید مورد تأمل قرار گیرد، تلقی جهان به مثابه واقعیت سیال، متغیر و در حال شدن است. این نگرش مستلزم آن است که دگرگونی ادراک انسان‌ها از هستی، نه به مثابه اختلالی در شناخت، بلکه به مثابه بخش ذاتی از رابطه تاریخی و فرهنگی انسان با جهان تلقی شود. در این چارچوب، واقعیت نه امر ایستا و یک‌سویه، بلکه متکثر، وابسته به زمینه‌های ادراکی و تاریخی، و گشوده به تفسیرهای بدیل فهمیده می‌شود. بر این اساس، تفاوت در جهان‌بینی‌ها و شیوه‌های ادراک، امر طبیعی و از لوازم زیست فرهنگی است. در نتیجه، درک و پذیرش کثرت‌گرایی هستی‌شناختی، و احترام به تنوع نظام‌های معنایی و تفسیری در بسترهای فرهنگی گوناگون، یکی از ارکان اساسی در رهیافت میان فرهنگی به فهم هستی به‌شمار می‌آید.

یکی از مبانی کلیدی معرفت‌شناسی در چارچوب فلسفه میان فرهنگی، پرهیز از انکار دیدگاه‌ها و جهان‌بینی‌های دیگران و به رسمیت شناختن امکان‌های متکثر در ادراک واقعیت است. این رویکرد بر ایجاد بستری برای گفتگوی مبتنی بر استدلال، کشف مبانی مشترک، و تقویت افق‌های تفاهم تأکید دارد. از مهم‌ترین آموزه‌های این حوزه می‌توان به ضرورت آموزش مؤلفه‌هایی چون آگاهی انتقادی، تعقل گفتگو محور، تعامل سازنده، و تساهل روشمند اشاره کرد. همچنین، توانایی تفسیر و ارزیابی تجارب متنوع فرهنگی، درک وجوه تفاوت و اشتراک میان بسترهای معنایی گوناگون، و تحقق همزیستی مسالمت‌آمیز در سطح درون فرهنگی و میان فرهنگی از مؤلفه‌های بنیادین این نگرش به‌شمار می‌آیند. پذیرش تنوع فرهنگی، شناسایی و احترام به سنت‌ها، آداب و هنجارهای فرهنگ‌های دیگر، و بازاندیشی انتقادی در تاریخ دانش، علم و ادیان نیز از شاخصه‌های کلیدی رویکردی است که معرفت را امر دیالوژیک و گشوده به دیگری می‌داند.

یکی از محورهای بنیادین انسان‌شناسی در فلسفه میان فرهنگی، بازشناسی انسان به‌عنوان موجود زیستی است که با جهان هستی پیوسته و از طبیعت منفک نیست. انسان در تعامل دوسویه با محیط طبیعی و اجتماعی قرار دارد؛ او هم محصول جامعه خویش و نیز سازنده آن است. این موجود از شخصیت مستقل، آزادی اراده، انتخابگری و مسئولیت‌پذیری برخوردار است و به‌طور بالقوه دارای گرایش ذاتی به تأمل فلسفی و ظرفیت فهم هستی می‌باشد.

در زمینه ارزش‌شناسی، یکی از اصول بنیادین، پذیرش این واقعیت است که هر بخش از حقیقت ممکن است نزد گروه، فرهنگ یا فلسفه‌ای ویژه یافت شود و دستیابی به آن از طریق گفتگوهای درون‌فرهنگی و میان‌فرهنگی امکان‌پذیر است. این پذیرفتن تنوع و تکثر باید همزمان با حفظ و احترام به هویت‌های محلی، ملی و فراملی صورت گیرد. آموزش همزیستی مسالمت‌آمیز و فراهم آوردن زمینه‌های تحقق صلح پایدار جهانی، از دیگر الزامات حیاتی است. شناخت بسترهای فرهنگی متنوع در قاره‌ها و الگوهای شناختی متفاوت آن‌ها، زمینه‌ساز درک عمیق‌تر جهان انسانی است. به رسمیت شناختن حق حضور و مشارکت تمامی فرهنگ‌ها به‌عنوان سرمایه‌های گران‌بهای بشری، اهمیت شنیده شدن صدای آن‌ها در سطوح محلی، ملی و جهانی را دوچندان می‌کند. فراهم کردن امکان بازاندیشی در مسائل فرهنگی، از جمله پیش‌شرط‌های ضروری گفتگوی حقیقی است. سرانجام، احترام به تمامی فرهنگ‌ها و حمایت از توسعه همزمان آن‌ها در کنار فرهنگ‌های رسمی و مشترک، همراه با بازگرداندن حقوق و سهم فرهنگی همه این بسترها، از ملزومات بنیادین برای تحقق گفتگوی واقعی میان فرهنگ‌ها به شمار می‌آید. این اصول به مثابه شاخص‌های اساسی و راهگشای فلسفه میان‌فرهنگی در مسیر تعمیق تفاهم و همزیستی جهانی مطرح هستند.

### فهرست منابع:

- ابراهیم‌زاده، عیسی. (۱۳۸۳). فلسفه تربیت. تهران: دانشگاه پیام نور.
- اسدی، حسن، شمشیری، بابک، یوسفی، حمیدرضا، و کریمی، محمدحسن. (۱۳۹۸). ویژگی‌های برنامه درسی صلح‌محور بر اساس آموزه‌های فلسفه میان‌فرهنگی. پژوهش‌های برنامه درسی، ۹ (۲). تهران: انجمن مطالعات برنامه درسی ایران.
- اشراق، سید حسین. (۱۳۹۶). مفاهیم کلیدی در فلسفه میان‌فرهنگی. کابل: نبراس.
- بهشتی، محمد. (۱۳۸۶). شهید بهشتی و آموزش و پرورش. تهران: مدرسه.
- پین، ایرمگارد. (۱۳۹۰). راهی از مطلق‌انگاری فلسفه‌های مدرن: فهم متقابل فرهنگ‌ها با فلسفه میان‌فرهنگی (ترجمه احمد رجبی). ماهنامه سوره اندیشه، شماره ۵۰-۵۱. تهران: مؤسسه فرهنگی هنری سوره.
- حسینی بهشتی، سید محمدرضا، و یعقوبیان، محمدحسن. (۱۳۹۹). فلسفه میان‌فرهنگی و اندیشیدنی فراخور زمان. اطلاعات حکمت و معرفت، ۱۵ (۹)، ۱۶-۱۹. تهران: مؤسسه اطلاعات.
- حقیقی، شاهرخ. (۱۳۹۳). گذار از مدرنیته (چاپ ششم). تهران: نشر آگه.
- خزایی، حامد. (۱۳۹۲). بینش میان‌فرهنگی به مثابه تلاشی برای گفتگو: معرفی و نقد. ماهنامه سوره اندیشه، شماره ۷۲-۷۳ (آذر و دی). تهران: مؤسسه فرهنگی هنری سوره.
- دهقانی، رضا. (۱۳۹۶). درآمدی به فلسفه میان‌فرهنگی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- دهقانی، رضا، و سنایی، علی. (۱۳۹۶). تحلیل امکان و چیستی فلسفه آفریقایی بر اساس خوانش میان‌فرهنگی هاینس کیمرله از تاریخ فلسفه. فصلنامه مطالعات فرهنگی، ۱۲ (۳۳). تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- رضوی‌راد، محمد. (۱۳۸۵). پیدای و پنهان اندیشه میان‌فرهنگی. فصلنامه پژوهش و حوزه، سال هفتم شماره ۲۶، قم: معاونت پژوهشی مرکز مدیریت حوزه علمیه.
- قاسم‌پور، مرتضی. (۱۳۸۴). در ستایش تنوع و تفاوت: نگاهی به مضمون و محتوای فلسفه میان‌فرهنگی. روزنامه ایران، شماره ۳۳۹۱. تهران: مؤسسه فرهنگی - مطبوعاتی ایران.
- مصلح، علی اصغر. (۱۳۹۴). فلسفه فرهنگ: افق جدید برای فرهنگ پژوهان (گفتگو با دکتر علی اصغر مصلح؛ مصاحبه‌کننده: منوچهر دین‌پرست). اطلاعات حکمت و معرفت، ۱۰ (۵)، مرداد. تهران: مؤسسه فرهنگی-هنری ایران‌چاپ.
- مصلح، علی اصغر. (۱۳۹۷). با دیگری: پژوهشی در تفکر میان‌فرهنگی و آیین گفتگو. تهران: نشر علمی.
- موسوی، زهرا، قلندری، علیرضا، و چنایی، احمد. (۱۳۹۴). کثرت‌گرایی فرهنگی و تربیت. تهران: انتشارات سب سبز.

نصیری، فهیمه، ماهرزاده، طیبه، و بناهان، مریم. (۱۴۰۱). واکاوی مؤلفه‌های فلسفه میان فرهنگی در کتاب‌های مطالعات اجتماعی دوره ابتدایی ایران. فصلنامه اندیشه‌های نوین تربیتی، ۱۸(۲). تهران: دانشگاه الزهرا.

نصیری، فهیمه. (۱۴۰۳). روند شکل‌گیری و بسترهای زمینه‌ساز فلسفه‌ورزی میان فرهنگی. پژوهشنامه دیپلماسی فرهنگی، ۱(۴). تهران: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی. یوسفی، حمیدرضا. (۱۳۹۶). مبانی و ساختار فلسفه میان فرهنگی (ترجمه صدیقه خوانساری موسوی). تهران: مؤسسه فرهنگی هنری نگاه روزگار نو.

Hansson, Sven Ove. (2013). *Philosophy and intercultural dialogue*. Theoria, 79 (2).

Luciak, Mikael, & Khan, Gabriele. (2008). *Intercultural education and intercultural learning in Austria: Critical reflections on theory and practice*. *Intercultural Education*, 19(6). <https://doi.org/10.1080/14675980802568285>.

Mall, Adhar Ram. (2000). *Intercultural philosophy*. Boston, MA: Rowman & Littlefield Publishers, Inc.

Ospino, Hosffman. (2009). *Foundations for an intercultural philosophy of Christian education*. *Religious Education*, 104(3). <https://doi.org/10.1080/00344080902881363>

Panikkar, Raimon. (2004). *An introduction to intercultural philosophy*. *Journal of Zhejiang University (Humanities and Social Sciences)*, 104 ( 3 ).



NEBRAS